

وهرز دیلمی؛ اهل گیلان یا پاریز کرمان؟

(نقدی بر دیدگاه دکتر باستانی پاریزی)

دکتر فریدون شایسته

استاد فقید دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، یکی از معدود تاریخ نگاران ایرانی است که تمامی سعی و اهتمام خود را صرف معرفی تاریخ محلی کرمان کرده است. این کوشش وی، مورد ستایش است که نگارنده را به تحسین وی همواره یاد داشته است. اما وی در کتاب هزارستان، وهرز دیلمی را اهل کرمان دانسته است. او هیچ سند تاریخی در این زمینه ارائه نمی دهد و چند جا می نویسد: «وهرز دیلمی - هم شهری مخلص - البته نخواستم افتخار فتح یمن را در زمان انوشیروان از دیلمیان گرفته باشم.» (هزارستان، ۱۳۹۵: ۱۲۰) در ادامه ذکر می کند: «سرداری وارز نام کرمانی که کلمه وارز (وهرز) همان بارز است و منسوب به طوایف جمال بارزی (پاریز) چه بر این که آن ها بر این راه آگاه و مسلط بوده اند و مردم گیلان و رشت در این مورد بعید است که توانسته باشند کمکی به انوشیروان بکنند.» (همان: ۱۲۱) باز در ادامه می نویسد: «احتمالاً بیشتر مزدکیانی که بعد از قتل عام نوشیروان باقی مانده و زندانی بوده اند، مردمانی از کوهستان بارز بوده و وارز (وهرز) یکی از آن ها بالاخره فاتح یمن شده. اما چرا دیلمی به او گفته اند - این شاید به معنی غلام و بندک باشد که بعد از اسلام هم این کلمه ی دیلم اختصاصاً به معنی غلام و بنده به کار می رفته - نه مردم دیلم.» (همان: ۱۲۲) در ابتدای مقاله عرض نگارنده این بود که کوشش استاد فقید در معرفی تاریخ کرمان و نقش آن منطقه در هویت ملی و تاریخی ایران و ذکر نام مفاخر و مشاهیرش، اقدامی ستودنی و درخور ستایش است.

اما آن چه که در مطالعه ی این دیدگاه بر می آید این است:

۱- دکتر باستانی پاریزی، در ذکر دیدگاه خود به عنوان یک تاریخ نگار نیازی در مراجعه به اسناد و مدارک متقن تاریخی ندیده است.

۲- او دو بار از واژه های احتمالاً و شاید استفاده کرده که به صرف احتمال و استفاده از لفظ شاید نمی توان ادعا کرد و بر آن ادعا پای فشرد.

آیا می توان ادعای یک تاریخ نگار صاحب نام را به صرف شهرت وی و جایگاهش به عنوان یک واقعیت تاریخی پذیرفت و بر آن مهر تأیید زد؟

دکتر باستانی پاریزی کلمه دیلم را به معنی غلام و برده به کار برده است. وی در تأیید ادعایش، هیچ سندی ارائه نمی دهد. در لغت عرب، دیلم به معنی «جماعت مورچگان» است. (آقامیرزایی و گرزین، ۱۳۸۳: ۳۵۲)

علاوه بر این که در فرهنگ عرب، دیلم به این معنی به کار برده نمی شود، این اصطلاح را حتی نمیتوان در هیچ یک از منابع تاریخی مطالعه کرد. اگر در یک منبع تاریخی به کار رفته بود، با توجه به تاکید دکتر باستانی به ذکر ماخذ در پاورقی مطمئناً منبع یا منابع این ادعا ذکر می گردید.

منابع تاریخی جملگی وهرز را دیلمی می دانند ولی در نقل این روایت بین آن ها اختلاف نظر مشهود است:

۱- مسعودی در مروج الذهب، سپاه همراه وهرز را ۴۰۰۰ سوار معرفی می کند. (مسعودی، ۱۳۶۰: ۱/۴۴۳)

۲- مسعودی در التنبيه و الاشراف، او را نه از دیلم بلکه اسپهبد دیلم معرفی کرده است. (مسعودی، ۱۳۴۹: ۲۳۹)

۳- محمد بن جریر طبری ۲ روایت مختلف را درباره ی یک واقعه در تاریخش آورده است:

روایت اول: وهرز جزو زندانیان بود و چون در بین ۸۰۰ زندانی در نسب و خاندان بر همه برتری داشت به سالاری سپاه انتخاب شد.

روایت دوم: وهرز جزو زندانیان نبود چون از نخبه ترین چابکسواران به شمار می آمد، انوشیروان او را با ۱۰۰۰ سوار برابر می دانسته است. (طبری، ۱۳۵۲: ۷۰۰-۶۸۸/۲)

ابن بلخی مورخ تاریخ محلی « فارسنامه » به صورت مختصر این روایت را آورده است: « پادشاه یمن به نام سیف بن ذی یزن، برای رفع ظلم از اشغال یمن توسط نیروی ۳۰ هزار نفره ی امپراطوری حبشه و گزارش جنایات آنان، به دربار خسرو اول ( انوشیروان ) ساسانی راه یافت. انوشیروان پس از استماع گزارش وی، ۸۰۰ نفر از زندانیان را به رهبری « وهرز دیلمی » به سوی یمن گسیل کرد. تعداد ۸ کشتی وهرز و یارانش را به یمن رساندند. ۲ کشتی غرق شد و ۶ کشتی دیگر هم توسط وهرز به آتش کشیده شد. علاوه بر آن هر چه آذوقه و غلات را به همراه برده بودند به دریا افکند. با این حربه، همراهانش را به جنگ و مبارزه ترغیب کرد و بدین ترتیب توانست به دفع سپاه حبشی پرداخته و سرزمین یمن را به قلمرو ایران منضم سازد. » ( ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۹۶-۹۵)

بر اساس منابع جغرافیای تاریخی نمی توان تردید داشت که نام « دیلم » بر گیلان فعلی اطلاق می شده است. در المسالک و الممالک اصطخری، در مختصر البلدان ابن فقیه همدانی، در صورة الارض ابن حوقل بغدادی، در البلدان یعقوبی، در معجم البلدان یاقوت حموی و ... بر گیلان، عنوان دیلم اطلاق شده بود. مقدسی در احسن التقاسیم و فخرالدین اسعد گرگانی در « منظومه ویس و رامین » از همین عنوان برای گیلان بهره گرفته اند.

زنده یاد جهانگیر سرتیپ پور محقق فقید گیلانی در کتاب ارزنده ی « نام ها و نامدار های گیلان » که به طور مشروح به معرفی وهرز دیلمی پرداخته است او را فرزند کامکار دیلمی معرفی می کند که چون به علتی سرکشی کرده بود، خسرو انوشیروان بر وی دست یافته و او را زندانی کرده بود که سپس با توجه به درخواست کمک ذی یزن، او را به فتح یمن اعزام کرد. ( سرتیپ پور، ۱۳۷۰: ۵۹۹-۵۹۷ ) او برای تأیید نوشته ی خود منبعی ذکر نمی کند.

استاد قربان فاخنده همانند تاریخ نگار فقید نامبرده، بدون ذکر مأخذ، وهرز دیلمی را اهل گیلان دانسته است. (فاخته، ۱۳۸۳: ۱۹)

برغم استاد باستانی پاریزی که بعید می دانسته مردم گیلان در فتح یمن توانسته باشند به انوشیروان کمک کنند، می توان به ذکر شهامت و بیباکی مردم گیلان در مواجهه با سپاه قدرتمند خسرو انوشیروان از خامه ی حکیم فردوسی آشنا شد. فردوسی، مردم گیل و دیلم را به هوشیاری و عزم بولادین توصیف می کند. آن چه که در این ابیات بیشتر به چشم می آید، واژه دیلم است و دیگری شجاعت و مردانگی مردمی که بر خلاف نظر و رأی دکتر باستانی پاریزی، با شجاعت مثالزدنی و تهور و بیباکی ستودنی شان می توانستند در فتوحات دوره ساسانی یاری گر حکومت مرکزی باشند. مگر نه این که در جنگ قادسیه، به ۴۰۰۰ سپاه ایرانی، « حمراء الدیلم » گفته می شد و یا به اشاره ی ناصر خسرو، در سپاه حکومت فاطمیان مصر، ۳۰۰ دیلمی دیده می شد؟ ( بلاذری، ۱۳۶۴: ۷۴. ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۴)

حکیم ابوالقاسم فردوسی، از لشکرکشی خسرو اول ( انوشیروان ) ساسانی به گیلان و قتل عام مردم این ناحیه به جرم هواخواهی از پیام انسان دوستانه ی مزدک چنین یاد می کند:

وزان جایکه سوی گیلان کشید

چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید

پراکنده بر گرد گیلان سپاه

بشد روشنایی ز خورشید و ماه

چنان شد ز کشتن، همه بوم و رُست

که از خون همه روی کشور بشت

ز بس کشتن و غارت و سوختن	خروش آمد و ناله ی مرد و زن
ببستند یک سر همه دست خویش	زنان از پس و کودک خرد پیش
ز کیلان هر آنکس که جنگی بدند	هشیوار و بارای و سنگی بدند
نوا خواست از گیل و دیلم دو صد	کزان پس نگیرد یکی راه بد

( فردوسی، ۱۳۸۱: ۶۶۰ )

او مردم کیلان را چون **سنگ صخره**، مقاوم قلمداد کرده و این که ۲۰۰ تن از آنان را به گروگان گرفت تا راه مزدک را باقی ماندگان دنبال نکنند.

در پایان آن چه که قابل ذکر می باشد، این که اهمیت تلاشهای ستودنی و آثار ماندگار استاد فقید دکتر باستانی پاریزی بر کمتر کسی پوشیده نیست. صاحب این قلم، تنها کوشیده است آن چه را که به زعم خویش خطای سرزده از یک مورخ نکته سنج می داند بر صفحه جاری کند تا شاید بر دقت بیشتر ما و حفظ امانتداری مان بیش از پیش بیفزاید.

#### منابع و مآخذ

- ۱- ابن بلخی (۱۳۶۳)، فارسنامه، به اهتمام کی لسترنجو آلن نیکلسون، تهران، انتشارات دنیای کتاب
- ۲- آقامیرزایی ناهید - گرزین ایرج (۱۳۸۳)، فرهنگ عربی به فارسی، تهران، انتشارات بهزاد
- ۳- باستانی پاریزی محمد ابراهیم (۱۳۹۵)، هزارستان، تهران، نشر علم
- ۴- سرتیپ پور جهانگیر (۱۳۷۰)، نام ها و نامدارهای کیلان، رشت، نشر کیلان
- ۵- فاخته قربان (۱۳۷۰)، نام ها و نامدارهای کیلان، رشت، نشر کیلان
- ۶- فردوسی ابوالقاسم (۱۳۸۱)، شاهنامه، با تصحیح ژول مول و مقدمه مجید سیف، تهران، انتشارات میلاد
- ۷- طبری محمد بن جریر (۱۳۵۲)، تاریخ طبری جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- ۸- مسعودی ابوالحسن (۱۳۴۹)، التنبيه و الاشراف، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۹- مسعودی ابوالحسن (۱۳۶۰)، مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب